

## سیمین بهبهانی

حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم سخن حافظ حدیث آرزومندی نسلهاست . حکایت شکستها و پیروزیها ، یادآور دیوها و سلیمانها، آینه‌سکندر و جام جم ، تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا .

به‌گمان من حافظ پیش از آنکه شاعر باشد ، پاره‌یی از تن یا بهتر بگویم ، تصویری از جان هر فارسی‌زبان است . هیچ‌یک از شاعران هم‌طرازش نفوذ معنوی او را در دل مردم به‌دست نیاورده‌اند . آشنای حافظ ، اؤرصرقا یک شاعر نمی‌داند زیرا در تنگناهای روانی ، در غمهای نهانی و در تردیدهای گذشته ، بارها دست به‌دامن او زده است و بیتی یا ابیاتی از او را خوانده و آن‌را ، به دلخواه و حتی خلاف منطق شعر ، تعبیر و تفسیر کرده است .

به‌عبارت دیگر ، مردم با تصور حافظ ، آن رابطه‌یی را برقرار می‌کنند که با قدیمی یا موجودی قراوقعی . اینگونه رویارویی با شعر حافظ را نباید ناشی از خرافه یا ضعف یا جهل پنداشت . این افسون کلام اوست که با هر زبان انس می‌گیرد و با هر دل آشنا می‌شود و در هر ذهن شکل می‌پذیرد . کلام او داو تمام داورطلبی‌های جاودانه‌ماست : لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر ما نام فسق داوری دارم بسی ، یارب کسرا داور کتم ؟

## تاثیر حافظ بر شاعران

حافظ بر کدام شاعر فارسی زبان پس از خود تاثیر نگذاشته است ؟ همه از آن چشمه لایزال شعر سیراب می‌شوند و از شعر پر راز و رمز او تاثیر می‌پذیرند . برای آنکه تاثیرگذاری وسیع شعر حافظ را جستجو کنیم ، باید که همه دواوین ادب فارسی پس از قرن هشتم را به دقت محققانه بخوانیم . این کار سالها فرصت می‌طلبد و امید آنکه موضوع یکی از کتابهایی باشد که امسال به مناسبت بزرگداشت حافظ انتشار می‌یابد .

اما آدینه ، صرفاً " برای یادآوری تاثیر عمیقی که حافظ بر شعر پس از خود گذاشته از چند شاعر معاصر در این باره پرسیده است . سوال مشخص "تاثیر حافظ بر شعر شما" بود . پاسخ سیمین بهبهانی ، احمد شاملو و فریدون مشیری را در این جا خواهید خواند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## باجمعی از اهل حافظ

روزگاری می‌گفتیم ، در هر خانه که باسوادی هست ، بر بالای رف دیوآئی از خواجه شیراز می‌یافت که بیان عالم غیب است ، رهنما و مشکل‌گشا است و وسعت‌بخش دیده‌ها . در دوران وسائل ارتباط جمعی الکترونیک نیز حکایت همان است ، در این فاصله بر اهمیت و تاثیر حافظ ، بر گفتگو پیرامون او افزوده شده . که چیزی از آن گاسته نشده است . تازه در این روزگاران ، به‌ویژه در این ده ساله ، شاخه‌ای تازه روئیده و آن حافظ‌شناسی است و نقد و تحلیل حافظ . بسیار از معضله‌ها گشوده شده ، بسیاری از رازهای سر به مهر حافظ آشکار گردیده . . . این موج خود ایجاب می‌کند کسانی از افاضل و اهل قلم که این را کار جدی و پی‌گیر خود گرفته‌اند که بر دیوان حافظ اندیشه کنند ، یکی از این محافل ، جمعی است در منزل انجوی شیرازی ، هر هفته برپا می‌شود . این نوشتار ، یادداشتی است به قلم دوستی که در این گروه راه یافته و حال و هوای جمع را بیان کرده است . مقصود فقط انتقال حال و هوای جمعی از اهل حافظ است .

سه‌شنبه‌ها عصر ، لای در خانه انجوی شیرازی در جمال‌آباد باز است و ارمانت ۴ جماعت سرمی‌رسند . در هر جلسه‌ای ، از میان یاران این گروه (منوچهر امیری ، مهدی پرهام ، بهاء‌الدین خرمشاهی ، ولی‌الله درودیان ، عباس زریاب‌خوشی ، شرف خراسانی ، مصطفی مقرنی ، علینقی منزوی ، اسماعیل نیاورانی و حسینعلی هروی) ، فقط دو سه نفری به اقتضای گرفتاریها و یا مسافرت غایب می‌مانند . بقیه به سوادی ساعتی را "در جمع با حافظ گذراندن" فرصت غنیمت می‌شمارند .

شان تزول جلسات را انجوی ، خود باز می‌گوید : وقتی در سال ۱۳۴۹ به کار حافظ مشغول شدم . نه جمعی فراهم برای مشورت بود ، نه امکانات ، و نه دسترسی به این همه نسخه ، که اینک به چاپ رسیده . من بودم و دو سه نسخه‌ای که پیوسته با آنها درکار بودم ، اما مدام حاصل کار را به نظر استاد همایی و دشمنی می‌رساندم . نظریات آن زنده یادان

شعر حافظ پیش از آنکه به تفسیرش بیان‌دیشی در ذهنت تفسیر می‌شود اما این تفسیر ذهنی تو با تفسیر ذهنی دیگران کاملا متفاوت است و گفت آن که بر همه آن تفسیرها نیز می‌توانی صحنه بگذاری بی آنکه تفسیر خویش را نادرست بینگاری. شاید به همین سبب است که برای هر پرشست پاسخی و برای هر دردند درمانی و برای هر نومیدیت امیدی در آن می‌یابی و این به راستی اعجاز است.

حافظ بر زخمهای روح مرهم می‌گذارد و کیمودها و گمشده‌ها را پر و پیمان می‌کند و از این‌روی ته‌تپها شاعر، که طیب و صاحب و محرم نیز هست. من خود نمی‌دانم به‌عنوان یک شاعر از حافظ شاعر چگونه تاثیر پذیرفته‌ام، چون آنچه مربوط به فن شعر است مطالعه در آن حافظی است که با دیگر شاعران کلاسیک باید پشوانه فرهنگ یک شاعر امروز باشد. اما به‌عنوان یک فارسی‌زبان می‌دانم که دیوان او را همیشه کنار بالین دارم و شعرش هم - نفس شبهای خاموش من است و شکرانه این همنفسی:

دیده را دستگه دُر و گهر گرچه نماند  
بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند



## احمد شاملو

پاسخ این سؤال، بی‌تردید و تعارف با من نیست؛ حتی با من نیست که بگویم با کیست. کدام جراح قادر به شکافتن خویش است؟ - نظریات من در حاشیه این سؤال،

را می‌نوشتم، یا آنها خود در حاشیه می‌نوشتند و بحث و تبادل نظر داشتیم، تا غزل دیگر و بهمین نحو. دیوانی از خواجه که تاکنون چندین چاپ داشته، با این ترتیب شکل گرفت. اما حالا مدتی است که این عده گرد آمده‌اند به قصد آخرین نگاه به حافظ و یافتن حافظانه‌ترین روایتها. در این کار هیچ عجله‌ای نیست. تمام نسخه‌ی که تاکنون پیدا شده در دسترس است، بنابراین رسیدن به آن مقصود غیرممکن نیست.

هر کدام از حاضران نسخه‌ای از نسخه‌های تاکنون به چاپ رسیده و معتبر در دست می‌گیرند. نسخه‌های فرزند، خانلری، قزوینی و غنی، جلالی نائینی، بولاق، نذیر احمد، بهروز و عیوضی، قریب، خلخالی، افشار، قدس و یکی دو نسخه چاپ سنگی...

این همه نسخه که در این ۳۰ سال از این جا و آن جا، از این موزه و آن کتابخانه و یا در بین کتب متروک زیر زمین خانه اشرف

و سابقه آشنائیم با حافظ - این جواهرساز سخن فارسی - و سایر نکات مربوط به آن پیش از این در جاهای دیگر به‌جای رسیده است. تا آنجا که به‌خاطر می‌آورم جز در یک مورد در شعر خود مستقیماً از حافظ نام نبرده‌ام (که این هم ربطی به تأثیرپذیری از او ندارد) - و کسانی هم که رگ و ریشه شعر مرا در کارهای این و آن یافته‌اند، از ابو حفص سفدی و عبید زاکانی گرفته تا شکسپیر و حتی مایاکسکی و البوت (گواین که شاعر امروز اگر نبیره پشت اندر پشت همه شاعران جهان نباشد لاجرم عیسی بن مریم است)، درباره حافظ بزرگ جز یک تعارف آیکی عظیم چیزی بر زبان نیاورده‌اند. آن یک مورد نیز که بدان اشاره کردم در شعر "واپسین تیر ترکش" است از مجموعه "ابراهیم در آتش":

اسم اعظم

(آنچنان

که حافظ گفت)

و کلام آخر

(آنچنان

که من می‌گویم).

در واقع همان‌گونه که پیش از این در باب سامان گرفتن کار شاعری خود گفته‌ام: "شوايسط اقتصادی سبب شد که کارها سر ته انجام گیرد: نخست نویسنده و شاعر شدیم و بعد به فراگرفتن زبان پرداختیم؛ شعر را در زبان دیگر از شاعران دیگر آموختیم و بعد به شعر فارسی بازگشتیم و به‌خواندن و آشنا شدن با خدایانی چون حافظ و مولوی همت نهادیم." با این وصف البته سؤال شما را منکر نمی‌شوم. قاعدتاً نمی‌توانم از دو شاعر پارسی گوی بهترین تأثیر را نپذیرفته باشم؛ از

بافته شده، این همه نیرو که بر سر تصحیح آنها گذاشته شده، راستی از چیست که فقط با حافظ این داستانها می‌رود. چرا نسخه‌ها تفاوت دارند. این همه گونه‌گونی از چیست؟

- ما معتقدیم بسیاری از تفاوتها بی‌جهت است. این از زیرکی و توجه است. چنین است در بهم ریختگی - یا بهم خوردن توالی ادبیات - و آن هم به دو دلیل صورت گرفته، نخست از آن رو که حافظ مدام در پی ترکیب‌های لطیف‌تر، موسیقائی‌تر، صیقلی‌تر، پر معنا تر و جامع‌تر بوده است. خلاصه آن که او مدام به دنبال "کس نگفته" می‌گردد. عجیب نیست اگر در زمان حافظ آن نزدیک به ۵۰۰ غزل در یک مجموعه گرد نیامد. علت آن نبود که این کار، در آن دوران گران تمام می‌شد، بسیاری از توانگران و قدرتمندان زمان مرید او بودند. پس ممکن بود اما خواجه نمی‌خواست، او تا

لحاظی حافظ و از لحاظی خیام. از یکی به‌واسطه زبان و مشرب و از دیگری به‌واسطه سنخیت فکری. اما شکافتن چند و چون این تأثیرها در حد و توان من نیست.



## فریدون مشیری

حافظ را از سالها پیش چون پیر و مراد و مرشد خود نگاه کرده‌ام. حافظ برای من آنقدر والا و گرانقدر است که در شعری آسمان را قدحی از خمخانه او دانسته‌ام.

آنچه او به من از زندگی، جهان هستی، و نشیب و فراز آن آموخته، پذیرفته‌ام، و قدمی از این دایره بیرون ننهادم. هر شعری می‌گویم، اول برای حافظ که صدرنشین بارگاه ذهن من است، می‌خوانم و اگر لبخند رضایت او را دیدم و از بضاعتی که به پیشگاه او عرضه می‌دارم، احساس غرور کردم، آنگاه آن را برای دیگران نیز می‌خوانم و به چاپ می‌رسانم.

شیوه کار ما جداست، او غزلسراست و من به سبک دیگری روی آوردم، اما هدف هر دوی ما، که ایجاد دنیای بهتری با نیروی انسانیت و محبت است، یکی است.

به این ترتیب، تاثیر شعر حافظ در یکی همان بیروی از هدف مشترک است که در نهایت بهم می‌رسند و دیگر اینکه او همیشه به من یادآوری می‌کند، که جز به سخن بلند و رسا و درخشان ننویسیم و برای شعرم ارج و احترام قابل باشم. گاه‌گاه در شعرهایم از حافظ یاد کرده‌ام،

پایان عمر رضایت نمی‌داد که غزل‌هایش در نقطه‌های تمام شود. باری، تغییر و اصلاح اساس کار حافظ است. او از همان ابتدا می‌توانست سعدی دوم باشد. اما این رضایت نمی‌کرد.

علت دیگر بیم از جاسوسان و منبھیان حکومت - مدعیان، یعنی همه آنها که هدف تیرهای لعن و اعتراض او بودند - بوده است. از دو نسخه از یک غزل عاشقانه، ابیات جاهلشان متفاوت است. مثلاً "در غزل جز آستان توام در جهان... بیتی هست: عقاب جور گشاده‌ست بال بر همه شهر کمان گوشه‌نشینی و تیر آبی نیست این بیت در بعضی نسخه‌ها اصلاً نیامده است.

همینطور بیت دیگر: عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن که نیست بر سر راهی که داد خواهی نیست پس برای بعضی، بعضی ابیات را می‌خوانده،

مصرع با بیتی از او را تضمین کرده‌ام .  
در شعر "همراه حافظ" قسمتی از آرزوهای  
او را در حقیقت بازگفته‌ام . در شعر "خوشه"  
اشک و "سبکباران ساحلها" و "صبح است"  
و چند شعر دیگر نیز انگیزه اصلی بر محور  
شعر حافظ قرار گرفته است . شعر "صبح است"  
را که ده دوازده سال پیش سروده‌ام و چاپ  
نشده است ، می‌خوانید :

### صبح است

صبحی چنین شکفته و گلبانگ آشتی  
هرگز نداشتی  
آواز مرغ عشق  
آواز  
مرغ  
عشق

# راز ماندگاری حافظ

سر جاودانگی شعر حافظ در چیست ؟ چرا ،  
شعر او بیش از شعر هر شاعر فارسی زبانی خوانده  
می‌شود ؟ چرا او همیشه مطرح است و شعرش  
گمبهنه نمی‌شود ؟ این سوال را با چند تن از  
محققان و نویسندگان در میان گذاشته‌ایم و  
پاسخ آنان را می‌آوریم . جا داشت که این  
سوال را در سطح وسیعی مطرح می‌کردیم اما  
محدودیت صفحات چنین امکانی نمی‌داد .  
انتظار این است که خوانندگان به ویژه شعر  
شناسان و استادان این سوال راهمگانی تلقی  
کنند و پاسخهای خود را برای آدینه بفرستند  
تا در فرصتهای بعدی انتشار یابد . در اینجا  
پاسخ رعدی آذرخشی ، شرف‌الدین خرابانی  
و عبدالعلی دستغیب به سوال آدینه خواهد  
آمد . سوال مشخص این است : "علل ماندگاری  
حافظ ؟"

باران

بوی بهار نارنج شیرین ، شکفته ، تر  
جادوی شعر حافظ  
بانگ خوش "سیاوش"  
مضرب پایور  
آه ای دل خراب  
اکنون اگر چه می‌طلبی از جهان  
شراب ؟  
صبح است ساقیا ، قدحی پر شراب کن  
دور فلک‌درنگ ندارد شتاب کن

این به عنوان یادگاری مردی چنان پربار  
بسیار کم است و نشانه‌ای است از وسواس او .  
بره‌ام نکته‌ای دیگر می‌افزاید :  
حافظ به قدری حساسیت درک داشته  
که گاه سخن دیگران را گرفته ، اصلاح کرده و  
به وجه بهتری به بیان کشیده ، گویی گریبان  
شاعر را گرفته که معنی را خوب یافتی ولی  
اینچنین بگو .  
مثالها عنوان می‌شود از معاصران و  
پیشینیان حافظ و گفته‌های او .  
غزلی خوانده می‌شود ، از دفتر بزرگی  
که خیلی در آن پیش نرفته‌اند .  
لبش می‌بوسم و در می‌کشم می  
به آب زندگانی برده‌ام بسی  
در بیت : گل از خلوت به باغ آورده مسند  
بساط زهد هم چون غنچه کن طی  
بحشی در می‌گیرد که "بساط زهد را چون ..."  
بهتر است یا ... حاصل گفتگو تفاهم است  
بر سه شکل اولیه که حافظانه‌تر است و بی‌حشو ...

و برای بعضی نه .  
چون جمع مشغول خواندن غزل و تطبیق  
نسخه‌ها با یکدیگر می‌شوند ، و گفتگو برآمده  
بیت‌ها ، کلمه‌ها ، تعبیرات و کار به رجوع به  
قرآن ، تذکره‌ها و دیوانهای دیگر و کتب لغت  
و ... می‌رسد . این سوال ناگزیر می‌شود که  
آن بزرگ کیست ، حافظ این یک لایق‌های مدعی  
که غزل فارسی را تا آن جایگاه می‌برد که  
برده‌است ، کیست ؟ حافظ که هر کلمه و تعبیری  
را اسطوره‌ای می‌کند گویی باری تازه از تمامی  
فرهنگ ایران را بر دوش این کلمات و ترکیبها  
می‌نهد .  
این دیوان بر راز و رمز چیست که این  
همه در جستجوی کلید آید . و هر  
کس به اندازه خود می‌رود تا آن آب حیات بخش  
جامی بگیرد و در آن کرانه‌ای نیاید . جمع  
می‌گویند :  
شعر حافظ ادعایمانه قوی و پرشکوکت  
روشنفکران زمان است علیه صف مدعیان .



## رعدي آذرخشي

دوستی از من پرسید چرا حافظ نزد ملت ایران از همه شاعران پارسی زبان مقبولتر و معروفتر و محبوبتر است گفتم در این باره کتابی می‌توان پرداخت و من می‌گویم فقط شمه‌ای از مهمترین دلائل این امر همراه ذیلاً بنویسم:

۱ - حافظ به جهاتی که خواهد آمد بیشتر از هر شاعر مورد قبول و علاقه خواص و عامه مردم است. البته منظورم از خواص سرآمدان ادب با ذوق و شعر شناسان واقعی است.

الف - حافظ و خواص: در نظر خواص حافظ در اوج هنر شعر از لحاظ هماهنگی لفظ و معنی و مضمون و اندیشه در حد کمال اعتدال است.

ب - عصاره‌ای از فرهنگ و ادبیات ملی و دوره اسلامی ایران تا قرن هشتم در ذهن حافظ انباشته شده و با آنکه فقط تراوش‌هایی از آن در اشعارش رخنه کرده دیوان حافظ به تعبیری والاترین تجلی‌گاه فرهنگ ایران و عالی‌ترین و ظریف‌ترین نمونه طرز تفکر ادبی این ملت شده است.

ج - حافظ کیفیت غزل را (تا حدی با استفاده از تجارب چند شاعر دیگر) دیگرگون کرده و در کاربرد لغات و شیوایی بیان و بهره‌برداری ابتکاری از استعاره و کنایه و ایهام و سایر صناعات ادبی بحد مطلوب و معقول کمال ذوق و لطافت را نشان داده و تحولی در غورستایش در این

پس آن‌گاه غزل دیگر:

ای دل می‌اش بگدم، خالی ز عشق و مستی  
در مقایسه‌ها انکار می‌شود که در چهار نسخه اصلاً "این غزل نیامده، و در متن خانلری در متن نیست و ..."

دکتر هروی اظهار نظر می‌کند که این غزل از حافظ نیست، و چند تنی با او هم عقیده‌اند. پس بختی درمی‌گیرد در این باره که منزوی از گوشه مجلس ندا در می‌دهد که: "در بعضی نسخه‌ها ابیاتی از این غزل در غزل بعدی آورده شده، نظرها به غزل بعدی می‌رود:

با مدعی می‌گوشد اسرار عشق و مستی ...  
بعضی می‌گویند این غزل پاسخ غزل ضعیف "ای دل می‌اش ..." است و استاد انجوی از قول ذبیح بهرور نقل می‌کند که در بسیاری موارد اتفاق افتاده که حافظ پاسخ غزل دیگری را داده است. مثلاً "برو به کار خود ای واعظ این چه فریاد است، که پاسخی است از حافظ

نوع از شعر پدید آورده است.

د - هیچ شاعر غزلگوئی تا زمان حافظ باندازه او آنهمه تنوع در اندیشه‌ها و تعبیرات و رنگارنگی در مضامین آنهم با بیانی رسا و فصیح و دلکش بکار نبسته است. از این گذشته حافظ مقدار قابل توجهی از مضامین شاعران استاد پیشین را تلطیف و اصلاح و تکمیل کرده است.

ه - حافظ در میان غزلگویان متقدم (و تا حدی متأخر) برخوردار از نمونه کامل یک شاعر اجتماعی و مردمی است و این معنی یکی از وجوه امتیاز او بر سایر غزل‌سرایان است. او بمنزله جامعه‌شناس و روان‌شناس باریک‌بین و چیره‌دستی است که در عین تأثر از نابسامانی‌ها و ستگریمها و معایب اخلاقی و اجتماعی زمان آنها را در غزلهای عاشقانه خود به صورت جد و طنز منعکس کرده و کلیتی به این نوع از سروده‌های خود بخشیده که قابل تطبیق با احوال جامعه ایرانی و حتی جامعه بشری در هر عصر و زمانی است و بدین جهت در عین ایرانی بودن میدل به یک شاعر درجه اول جهانی شده است.

و - اندیشه‌های متنوع و بیان سایه روشن دار و ایهام‌آمیز حافظ باعث شده است که گروه‌های مختلف و متضاد از قبیل عارفان و متشرعان و اخلاقیون و شکاکان و پیروان مکتب خیام و عاشق پیشگان و رندان عاقبت‌سوز و لایالی به او اظهار ارادت و اعتقاد کنند و او را از آن خود و پیشوای خود بدانند.

۲ - حافظ و عامه مردم

نزد عامه مردم نیز حافظ به‌علل

متعدد و از آنجمله به جهات ذیل سمت قبول تا حد پرستش یافته است:

الف - تشخیص خواص و تمجید این طبقه از حافظ مشوق و راهنمای تجلیل عامه مردم از این شاعر و یکی از موجبات اعتقادش به وی شده است

ب - تنوع ابیات و مضامین در غزلهای حافظ به نوعی است که غالباً "هرکس انعکاس یکی از آرزوها و جواب یکی از پرسشهای درونی خود را در یک غزل حافظ جستجو و پیدا می‌کند و از این روست که او را لسان الغیب خوانده‌اند و شیوه فال‌گیری از او را معمول کرده‌اند و این معنی یک نوع سیمای قدسی و مذهبی به حافظ بخشیده و در میان عامه مردم کسانی را هم که به علت بیسوادی یا کم‌سوادی معنی اشعار او را درک نمی‌کنند از مریدان و معتقدان پر و پا قرص او ساخته و موجب شهرت عظیم او در غیب‌گوئی شده است.

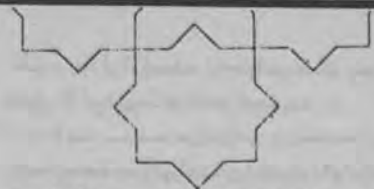
ج - خواننده شدن اشعار حافظ به وسیله خوانندگان خوش‌آواز در مجالس انس بر محبوبیت او نزد عامه مردم افزوده است.

## شرف خراسانی

از من پرسیده‌اند که به گفته ایشان راز ماندگاری و جاودانگی حافظ و شعر او چیست و از من خواسته‌اند که هرچه زودتر، حتی دردم. باید از خود حافظ و شعر او پرسید، این اوست که خویشتن و شعر خود را ماندگار و جاودانه کرده است: غزلهای قهار، جهانگیر، گذشته نگهدار و آینده

به غزل دیگری: **جامع علوم انسانی**  
بیا که قصر امل سخت است بنیاد است.  
اما باید گفت در آن جا هر دو غزل از حافظ است و حافظانه. اما این جا غزل "ای دل می‌اش ..." چنین نیست.

پس از نیم ساعتی گفتگو غزل مطرح شده در پوشه‌ای قرار می‌گیرد (مانند فرستادن به کمیسیون تحقیق). غزلیاتی که در این پوشه گذاشته می‌شود، به قصد تحقیق و نظرخواهی از دیگر افاضل و جستجو برای یافتن گوشه‌های تازه است. به ویژه که دو سه تن هم در این جلسه حاضرند.  
در پایان جلسه، باز سخن به شخص حافظ برمی‌گردد که کلمات و تعبیرها، حذف ابیات و تغییر توالی از اوست، و سخن از فضای حاکم دوران حافظ،  
انجوی توضیح می‌دهد که:  
در کتاب "شد الا زار ..." که در دوران حافظ نوشته شده، در بین شاعران اصلاً نامی



## عبدالعلی دستغیب

شعر حافظ بهراستی سحرانگیز است. همیشه تازه است. رقص واژه است و دست افشانی و پایکوبی معنا. بیان ژرفای درد است و اوج شادی. بخت جوان است و تدبیر پیر. باده کهن است در ساغر مینائی لبخنده صخره سمات بهامواج حوادث ایام، خروش اقیانوس است به شبات یکنواخت ساحل، درخشش برق است از خلال ابرهای تیره و دلگیر گهگاهی این زاد بوم.

ملت ما با یک حرکت وجودی در افاق تاریخی، روشنی را کشف کرد و به آن دل باخت و در کوره رویداد روزگاران آن را به درخشش "معرفت" بدل کرد و آن گاه آئین مهر آمد، زردشت آمد، فردوسی آمد، بیرونی و فارابی و ابن سینا و سپهروردی و سنائی و خیام و عطار و رومی و مولوی و سعدی آمدند. سپس حافظ آمد که پایان آغاز بود و آغاز بی پایانی و با شور و شادی فریاد برداشت که:

از آن به دیر مقام عزیز می دارند  
که آتشی که نبرد همیشه در دل ماست  
این آتش خاموش نشدنی همان حرکت

وجودی تاریخی - فرهنگی ماست که از ژرفای قرون گذشته تا امروز دامن گسترده است و با هیچ نیرنگ و تهاجمی خاموش نشده و نخواهد شد. در گذشته سیل افواج اسکندر و چنگیز و تیمور به سوی سرزمین ما سرازیر شد "آمدند، سوختند، گشتند، ویران کردند" ولی آنها رفتند و ما باقی ماندیم. بسیار کوشیدند فرهنگ ما را نادیده گیرند، بر آن پرده کشند یا منکسف و منحرفش سازند یا از آن خودکنند ولی نتوانستند و نمی توانند. دل بستگی ما به آن فرهنگ و آئین عشق امروزی نیست با خود آورده ایم نه به خود بر بسته. ریشه ماست. نتوانسته اند و نمی توانند آن را از این خاک برکنند. جان و هستی ما در همین جا می طپد، اوج و فراز جوشی ما در همین "لحظه وجودی تاریخی" بوده و هست. از همین جاست که به فرهنگ جهانی راه یافته و دوستدارانی مانند گوته، نیچه، امرسن و پوشکین پیدا کرده ایم که جرعه نوش باده خوشگوار سعدی و حافظ ما شده اند و تازه این هنوز آغاز کار است. باش تا صبح دولتش بدمد. فیتز جرالدها و گوته ها که به دریای معانی خیام و حافظ ما راه یافته اند، بسیار خواهند شد و فرهنگ غرب و فرهنگ آینده انسان از ما چیزهای بسیار تواند آموخت.

ساز حافظ گشاینده این رمز و راز است. ارزش هر پدیده ای در جهان، از جمله انسان، در "کلیت" اوست. کلیت حافظ، کلیت وجودی ویژه اوست، کلیت وجودی حافظ مجموعه ای از اضداد است که باز - تابنده کلیت هستی تاریخی انسان ایرانی است. حافظ در این کلیت وجودی ویژه خود، همه اضمادی را که همواره در درون و بیرون هستی انسانی در ستیزند، به گونه ای هجرت ساز باهم آشتی می دهد. حافظ شاعر است و همیشه شاعر بازی با واژه هاست، آفرینندها به وسیله واژه هاست. هنر شاعر راستین یافتن ویژگی واژه هاست. حافظ در این هنر به کمالی رسیده است که در زبان فارسی فراتر از آن نتوان رفت. بار واژه ها، احساسها و اندیشه هاست. واژه های ویژه احساسها و اندیشه های ویژه را متبلور می سازد. احساسها و اندیشه های حافظ به همین سان ویژه اند. گمان می کنم راز جاودانگی و ماندگاری حافظ در ویژگی واژه هایش و در ویژگی احساسها و اندیشه های اوست. در زبان فارسی هیچ شاعر دیگری، هیچ یک از این دو ویژگی را ندارد.

باری، همین یک فرق اخیر و پیامدهای آن است که محور اصلی بحث ما را در این مختصر تشکیل می دهد.

نسبت امروزه ما با حافظ

ما در این اقبال تازه بیش از هر چیز در پی شناخت حافظ و شعر او با دیدی علمی و به شیوه ای تحلیلی هستیم، و هدفمان در این سودای نه چندان پرسود - نیز نه چندان هنری - همانا آن است که سر از کار حافظ و رمز و راز او در آوریم. ما - توگویی - کارد تشریح برگرفته ایم و به جان عروس طبع حافظ در افتاده ایم و داریم او را تکه تکه می کنیم تا ببینیم در درون این زیبایی برده نشین چیست که او را تا این اندازه جادویی و جذاب و زاهد فریب می کند. پربینا است که ما از این رهگذر سرانجام به هدف خود خواهیم رسید، یعنی به شناخت علمی و تحلیلی شعر حافظ و رمز و راز آن حتما راه خواهیم برد، اما تا بدانجا برسیم این را نیز خواهیم دید که در این ماجرا، جان آن عروس را کابین این شناخت کرده ایم، سهل است که بپیکر سراپا سحر و افسون او را هم قطعه قطعه کرده ایم و روی میز تشریحمان

برای مظفر فرهوش  
که صفای آینه ها است.

## نسبت دیروز و امروز ما با حافظ

علیمحمد حق شناس

طرح مساله

بازار حافظ و حافظ شناسی همچنان رونقی دیگر دارد، و این رونق روز به روز بیشتر هم می شود. در این بازار هنوز هم هر روزه متاعی، تازه با جلوه و جلائی دیگر به مشتریان